

عنوان جزوه:

## نهج البلاغه ۳

استاد مصطفی ملک‌یان

سال تدریس: سال ۱۳۷۲

دلیل انتخاب این موضوع این است که هیچ چیز مانند دعا‌های انسان از خدا، منش او را نشان نمی‌دهد. اگر می‌خواهید خود را بشناسید، ببینید وقتی تنها هستید چه چیزی از خدا می‌خواهید.

### تفاوت دعا کردن با دعا خواندن

متأسفانه یکی از خطاهای ما این است که چه هنگامی که تنها هستیم و چه به هنگامی که در مجلسی نشسته ایم، دعا نمی‌کنیم بلکه دعا می‌خوانیم و این دو حال با هم فرق دارند. ما معمولاً چیزی که یک فرد دیگری خواسته است را می‌خوانیم و غالباً این چیز، با آن چیزی که خودمان می‌خواهیم، یکی نیست. این، به نظر من یکی از بدآموزی‌های دینی و مذهبی است. به ما اینگونه القاء شده که گویا باید دعا‌هایی که یک فرد دیگر کرده، روخوانی کنیم.

دعا کردن، یعنی آنچه خودم حس می‌کنم، می‌خوانم و از خدا طلب کنم و بخواهم که کمبود مربوط به آن را رفع نماید. ما غالباً چه می‌کنیم؟ دعا می‌خوانیم نه آنکه دعا بکنیم. حال، این با فرض این است که بدانیم چه می‌گوییم ولی گاه از این هم بدتر است و یک موقع یک متن عربی را می‌خوانیم و نمی‌فهمیم که چه می‌خوانیم مثل اینکه یک متن روسی بخوانیم.

اما اگر بخوانم و بفهمم که مثلاً حضرت علی در این دعا چه می‌خواهند، باز هم سبب نمی‌شود که خواسته من با خواسته حضرت علی یکی باشد. "خواسته" که یک چیز تشریفاتی نیست. از این جهت، "خواسته" مثل ذائقه است. همانطور که ذائقه من و شما یکی نیست، خواسته‌های من و شما نیز یکی نیست. زیرا اینها به ساختار نفسانی و جسمانی فرد ارتباط دارند.

حال دعا کردن یعنی بیان نیازهایی که در درون احساس می‌کنم. آیا می‌شود گفت که شما دارید چه نیازی احساس می‌کنید تا بگویید و من هم آن را احساس بکنم؟ این، اصلاً معنا ندارد ولی این هم

به ما القاء می شود و القاء کننده از این نکته غفلت می کند که هیچ معلوم نیست نیاز من نیز همان نیاز گوینده باشد. دعا امری تقلیدی و تشریفاتی نیست.

### شناخت ائمه بوسیله دعاهایشان

اینجا یک نکته وجود دارد و آن اینکه وقتی با دعا‌های ائمه - که بیانگر نیازهای درونی آنهاست - آشنا می شوم، شناختم نسبت به آنها نیز بیشتر می گردد و می فهمم که آنها چه تیپ انسانی بوده اند. به این شناخت، یک مقدمه کلی که مقتضای تعالیم دینی است، می افزایم و آن مقدمه این است: «هر چقدر با این انسانهای پاک آشناتر شویم، باعث می شود که بیشتر به آنها تشبّه یابیم» اما این بحث، بعد از بحث دعاست. دعا، اجمالاً یعنی عرضه نیازهای خود به خدا. نه روخوانی آنچه که دیگران به خدا عرضه داشته اند. ما باید حرف دلمان را به خدا بزنیم.

بررسی دعا‌های نهج البلاغه، دو حُسن دارد:

الف) مکشوف شدن بهتر شخصیت حضرت علی (ع).

ب) اگر نیازم، همان نیاز مولا علی باشد، در آن صورت بهترین شیوه را برای بیان آن نیاز پیدا کرده ام.

حسن اول، کاری به دعا ندارد. بعداً وارد آن خواهیم شد ولی برای آن مقدمه کلی که گفتم، نافع است.

### اهمیت صورت دعا

اما حُسن دوم بسیار مرتبط به بحث ماست. آیا قالب اظهار نیاز مهم است؟ بله، صورت دعا بسیار اهمیت دارد و متأسفانه خیلی مورد غفلت واقع می شود. تاثیر خود کلمه در انسان، بسیار نافذ است. اگر با مابعدالطبیعیون معاصر غرب آشنایی داشته باشید، می بینید که می گویند «اینکه آنچه را که می - خواهیم، چگونه بخواهم، خیلی اهمیت دارد».

## انواع نیایش

قبل از پرداختن به این مطلب و بسط مطلب، باید به این بحث پردازیم که ما با سخن گفتن از خدا، چه غایتی را دنبال می‌کنیم؟

نیایش‌های ما دو قسم هستند: الف) مناجات (راز گفتن) و ب) دعا (نیاز گفتن). ایندو یکی نیستند. مناجات از مادهٔ نجواست یعنی سخنی را در گوشه به کسی بگوییم که شخص ثالثی آن را نشنود. مناجات، یعنی آهسته سخن گفتن با خدا. اما دعا، یعنی خواستن و آشکارا نیاز خود را گفتن و آشکار کردن نیاز. مجموعه نیایش‌های ما این دو قسم اند.

## ویژگی‌های نیایش

در یک نیایش، تمام جملات اخباری، مربوط به مناجات‌ها هستند و جملاتی که جزو انشائیات هستند، دعا می‌باشند. مجموعه نیایشهایی که در هر دینی هستند، به این دو قسم قابل انقسام‌اند. مثلاً امام حسین در اواخر دعای عرفه، می‌فرمایند: الهی انا فقیرٌ فی غنائی، فکیفَ لا اكونُ فقیراً فی فقری. الهی انا جاهلٌ فی علمی، فکیفَ لا اكونُ جهولاً فی جهلی. (خدایا، در هنگامی که ثروتمندم، فقیرم چه رسد به ایامی که فقیر باشم خدایا هنگامی که عالمم، جاهلم چه رسد به وقتی که جاهلم) الهی عَمِيتَ عینُ لا تراک، علیها غَبرَه. (خدایا چشمی که تو را نبیند، کور است و بر آن غبار افکنده شده است) یا «الهی ترددی فی الآثار یوجبُ بعد المزار. (خدایا هر چه در پدیده‌های هستی نظر می‌کنم، از تو دورتر می‌گردم، هر چه بیشتر به پدیده‌های عالم نظر می‌افکنم، کمتر می‌توانم به تو بنگرم)

در اینها چه چیزی خواسته شده؟ هیچ. فقط دارد بیان می‌کند که وضع این چنین است. هیچکدام، حالت انشائی ندارد. یا مثلاً در اول دعای کمیل می‌گوید: "برحمتک التی وسعت کلّ شیء" یعنی رحمت تو همه چیز را پوشش داده است. اینها، از نوع مناجات هستند.

## غرض از دعا

در دعا جملات انشائی به کار می‌روند و غایت دیگری مدنظر است. دعا یک غرض دارد و مناجات نیز یک غرض دیگر. غرض در دعا، غالب آمدن بر نیازهاست و نقص‌ها.

## غرض از مناجات

در مناجات، غرض، غالب آمدن بر احساس تنهایی است و چون هیچ انسانی وجود ندارد که احساس نقص و تنهایی نکند، به همین دلیل هر انسانی نیازمند به دعا و مناجات است. این دو غرض، غرض‌های عمده هستند و دیگر اغراض را نیز می‌توانند فرو بمیرانند. در مناجات می‌خواهیم احساس تنهایی را رفع کنیم و یا آنکه حداقل آن را تقلیل دهیم. اما چیزی که ما را به سوی دعا می‌کشاند، احساس نقص است. بلحاظ روانشناختی، انسانی وجود ندارد که بی نیاز از دعا و مناجات باشد. به همین دلیل است که اگر بخواهیم در نیایش‌هایمان حال خوبی داشته باشیم، باید تصویر خوبی از تنهایی و نقص‌مان داشته باشیم. اگر نقل شده که خدا به عیسی (ع) فرمود: گرسنگی بکش تا مرا بفهمی. یعنی احساس نیازی که بر اثر گرسنگی داری، پل خوبی است برای رفتن به سوی خدا. در اینجا صرف گرسنگی مدنظر نبوده بلکه هر نیازی ما را به سوی خدا می‌کشاند. هر نوع احساس نیازی، زمینه‌ساز دعا کردن است. چند نکته نیاز به توضیح دارد: در باب تنهایی برخی گمان کرده‌اند که ما در واقع و در نفس‌الامر، تنها نیستیم، و کسانی که احساس تنهایی می‌کنند، مبتلا به بیماری‌اند و دچار توهم می‌باشند.

اما اگر معتقد شویم که انسانها به لحاظ روانشناختی، مبتلا به تنهایی‌اند، در آن صورت کسی که احساس تنهایی نمی‌کند، بیمار است. حال باید دید که آیا این دیدگاه قابل دفاع است؟ برای دفاع از این دیدگاه باید ابتدا به معنای تنهایی پردازیم:

## انواع تنهایی انسان

### معنای اول: تنهایی فیزیکی

تنهایی فیزیکی (با آمدن یک انسان دیگری، این تنهایی رفع می شود) این مورد، محل بحث ما نیست.

### **معنای دوم:** کسی نمی داند در من چه می گذرد

تنهایی به معنای درک نکردن (دیگران وضع و حال مرا درک نمی کنند) ممکن است انسان در میان جمع باشد و این احساس را داشته باشد. این معنای تنهایی، عمیقتر از معنای قبلی است.

### **معنای سوم:** هیچ کس نمی تواند به من کمک کند

ناتوانی دیگران در از بین بردن نیازهای وجودی من و نقصهای وجودی من (این مورد از موارد بالایی عمیقتر است).

### **معنای چهارم:** هیچ کس بخاطر خودم کاری نمی کند

تنهایی به این معنا که وقتی دیگران وضع مرا می فهمند و کاری هم می کنند که نقص و نیاز مرا رفع کنند، در آنجا نیز به فکر خودشان هستند. (عمیق ترین معنای تنهایی).

### علت تنهایی نوع دوم (کسی نمی‌داند در من چه می‌گذرد)

تنهایی نوع دوم، آنجاست که شما در جایی قرار گرفته‌اید که انسانهای زیادی هم رفت و آمد می‌کنند ولی شما نمی‌توانید آنها را صدا بزنید. دستی هم نمی‌توانید تکان دهید و به هیچ نحو من الانحاء نمی‌توانید دیگران را از حضور خودتان آگاه کنید. این تنهایی هم قابل رفع نیست زیرا اوضاع و احوال من به گونه‌ای نیست که دیگران بتوانند وقوف کامل به من پیدا کنند زیرا همواره بخشی از وجود من از دید دیگران مخفی می‌ماند. تمام ساحات من، قابل این نیستند که برای دیگران بتوانند مکشوف شوند. این تنهایی مرتفع شدنی نیست. من نمی‌توانم تمام حالات درونی و ساحات وجودی خودم را برای شما عیان کنم. زیرا این تنهایی، ناشی از جهل دیگران نسبت به ساحتی از ساحات وجودی من است باید گفت که من همیشه به این معنا تنهایم. سوء تفاهم هم غالباً ناشی از این است که نمی‌توانیم دیگری را چنانکه هست ادراک کنیم. من اگر می‌توانستم نیت اعمال شما را بفهمم، در باب نیت شما دچار سوء تفاهم نمی‌شدم اما همه در قبال همدیگر، اینگونه‌اند. پس چون جهل دیگران نسبت به من قابل ارتفاع نیست، این تنهایی هم قابل ارتفاع نمی‌باشد.

### علت تنهایی نوع سوم (هیچ کس نمی‌تواند به من کمکی کند)

تنهایی نوع سوم ناشی از این نکته هست که با اینکه شما از وضع و حال من باخبرید، اما نمی‌توانید کاری در جهت بهبودی انجام دهید و جاهلانه رفتار می‌کنید گویی که خبر ندارید. وضع من در این حالت، مثل وضع کسی است که در قفس شیشه‌ای در حال شکنجه شدن است و همه او را می‌بینند اما گویی نمی‌بینند. این، در زندگی ما بسیار پیش می‌آید.

### علت تنهایی نوع چهارم (هیچ کس به خاطر خودم کاری نمی‌کند)

تنهایی چهارم، عمیقترین نوع تنهایی است و عمیقتر از آن را نداریم. اگر بپذیرید که هر انسانی حُبّ ذات دارد و این حب ذات نیز از اهم فطریات است، در آن صورت می‌فهمید که علاج‌ناپذیر است و به تنهایی می‌رسید. حب ذات، دو صفت دیگر را در من به وجود می‌آورد:

الف) جلب تمام نفع‌ها به سوی خودم

ب) دفع تمام ضررها از خودم.

من در زندگی‌ام کاری نمی‌کنم الا اینکه منفعتی را جلب کنم برای خودم و ضرری را دفع نمایم از خودم. این خاصیت تمام انسانهاست. منتها به دو نکته توجه کنید:

الف) نفع و ضرر در اینجا، فقط به معنای نفع و ضرر مادی نیست. نفع و ضرر معنوی هم مراد است (مثلاً قرب به خدا). (خود دوستی در هر دو جنبه).

ب) این خود دوستی، به لحاظ اخلاقی، قبیح نیست. زیرا طبق نهاد و سرشت خود کاری انجام می‌شود. آنکه انسان را آفریده، او را "خود دوست" آفریده است.

کسی که خود دوستی را قبیح لحاظ می‌کند، فقط آن را در جنبه مادی‌اش لحاظ کرده است. اما اگر دو نکته را مدنظر بگیریم، بازهم می‌بینید که اگر آن را خوب مدنظر قرار دهیم، انسان احساس تنهایی می‌کند. زیرا این نکته را می‌داند که هرکسی که به سوی او می‌آید، فقط برای جلب نفع برای خودش می‌آید. این دو نکته باعث زایل شدن احساس تنهایی در من نمی‌شود.

هر کس به من نزدیک شد -چه ظاهراً چیزی به من بدهد و چه ظاهراً چیزی از من بگیرد- در هر دو حال بلحاظ باطنی، چیزی را از من گرفته است. افراد بلحاظ ظاهری دو دسته‌اند اما بلحاظ باطنی یک‌دسته. این خاصیت انسانهاست و هیچ قبحی در این نیست.

همانطور که قبلاً نیز گفته‌ام اگر به سوره دهر و آیاتی که در باب خانواده حضرت علی و ایثار آنها مراجعه کنید، می‌بینید که قرآن می‌گوید اینها که غذای سه روزشان را به اسیر، یتیم و مسکین دادند، به



آنها می گفتند ما از شما هیچ سپاس و عوضی نمی خواهیم اما بعد می فرماید که اینها می گفتند ما از آن روزی که شر بر فراز سر همه پرواز می کند، از آن روز دُژم و عبوس می ترسیم.

بنابراین، این بزرگواران نیز در نفع رساندن به دیگران، نفع خودشان (رضایت الهی و قرب به خدا و دور نماندن از رحمت خدا) را می جستند. و این، هیچ قبحی ندارد و خود قرآن می فرماید: "قوا انفسکم" یعنی خودتان را باشید مواظب خودتان باشید و این فطری است و عمل کردن برخلاف آن امکان ندارد. اما این نکته موجب رفع آن تنهایی از ما نمی شود.

این معنای عمیق تنهایی را فقط کسی می تواند درک کند که بتواند کارهای دیگران را به صورت دقیق، تجزیه و تحلیل روانی کند. کانت جمله‌ای بسیار عمیق دارد که می گوید: "اگر می خواهید اوج تنهایی خود را احساس کنید، به این نکته دقت کنید که وقتی مصائبی بر دوستان نزدیک شما وارد می آید، و در حال فداکاری برای او هستید، آیا با خود نمی گوید که خوب است که این مصیبت بر من وارد نیامد؟"

گویا ما از مصائب دیگران، تسلائی خودمان را جستجو می کنیم. همین نکته است که باعث می شود پل تیلش بگوید "ما هرچقدر روانشناس تر می شویم، بیشتر احساس تنهایی می کنیم. هر چه دید من در رفتار شما نافذتر می شود، بیشتر درک می کنم که هر کسی دارد به نفع خودش عمل می کند و سود خودش را می جوید". هر انسانی تنهاست ولو انسانهای بی شماری در پیرامون او وجود داشته باشند.

خیلی خوب است که این تنهایی را دستمایه یک خیزش معنوی قرار دهیم و این امر در مناجات صورت می گیرد.

نکته ای که در جلسه پیش بر آن تکیه کردیم، تنهایی در معنای چهارم آن بود. گفتیم که در بُن هر ایثاری، یک استثنای وجود دارد، انسان به عمیق ترین معنایش، تنهایی را احساس می کند<sup>۱</sup>.

### احساس غلبه بر نقص

خب حالا باید پردازیم به احساس غلبه بر نقص:

ابتدا باید تصویری از نقص به دست داد. ما در سه ساحت نقص داریم که عبارتند از **علم، قدرت،**

### اراده

اهم نقائص در این سه مورد هستند (حصر استقرائی).

### نقص در ناحیه علم:

ما نمی دانیم که در جهان کدام ویژگی ها قابل تغییراند و کدام ویژگی ها غیر قابل تغییر. اگر توجه کنید، می بینید که در نظر افکندن به گذشته دچار یکی از این حالات می شوید: احساس غم، ندامت و

---

<sup>۱</sup> . سوال: آیا این نوع خوددوستی که در نهاد هر انسانی وجود دارد، باعث نمی شود که مناسبات اجتماعی به هم یخورند؟  
جواب استاد: خیر، درست خلاف این است. اگر سود خود را فراموش کنیم، تلاثم اجتماع به هم می خورد. تمام کشمکش ها ناشی از فراموش کردن خود و سود خود است. آن مثال معروف برتراندراسل را در نظر بگیرید که می گفت فرض کنید من ۵ گاو دارم و همسایه ام ۱۰ تا گاو دارد. اگر به فکر دزدی بیافتم، در ابتدا به نظر می رسد که دزدی به نفع من است. چون از شیر و .... آنها استفاده می کنم. پس هر کس به منفعت خود فکر کند، باید دزدی کند. ولی اگر کمی تأمل بکند، درمی یابد که اگر کسی به فکر خودش باشد، نباید دزدی کند چون ممکن است همسایه ام نیز بگوید چون او از من دزدی کرد، پس به نفع من نیز هست که از او دزدی کنم. پس هر چند به نظر می رسد که دزدی نفعی برای من دارد ولی باید بداند که این منفعت، زودگذر است و در دسر بلند مدت به بار می آورد. این، در مادیات بود و هنوز به دردسرهای معنوی نپرداخته ام. و باید بداند که در دزدی سود بلند مدتی وجود ندارد و سود از آن کسی است که دزدی بکند و نیز قدرت نگهداری بالاتری داشته باشد تا کسی از او نذرند.

اما در معنویات، باید بدانم که اگر به شما ظلمی بکنم، یک سودمندی را از کف داده ام، هر دروغی که می گویم، تهمتیه که می زنم و بدخواهی ای که در حق کسی می کنم و انتقام جویی ای که می کنم، .... یک ضرر معنوی را متوجه خود می کنم و سودی از کف داده ام. اینکه در مذاهب عرفانی می گویند مراقب خود باشید، برای این است که اگر کسی به فکر خود باشد جامعه نیز از رفتارهای او منفعت خواهد برد. به همین جهت است که بارها گفته ام که اولیاء الله ها از این نظر بسیار به فکر خود بوده اند. البته از این التفاتی که آنها به خودشان داشته اند، ما نی زبهره ها برده ایم. اگر بخواهید در جامعه روابط سالم حکمفرما شود، باید به هر انسانی بگویید که بفکر خودش باشد. یعنی منافع مادی بلند مدت و منافع معنوی بلند مدت را نیز در نظر بگیرد. البته هر انسانی باید به این مرتبه از ادراک برسد و بلند مدت ها را برگزیند.

پشیمانی و حسرت. هر سه حالت برای ما پیش آمده است. اینکه ما دچار این سه حالت می‌شویم به خاطر یک پیش فرض عمده است که "گذشته می‌توانست به آنگونه‌ای که رخ داد، رخ ندهد". من اگر این پیش فرض را داشته باشم که "چیزی خلاف آنچه که رخ داد، نمی‌توانست رخ بدهد"، هیچ وقت به آن سه حالت دچار نمی‌شوم. ببینید از اینکه ما کودک به دنیا می‌آییم و بعدش بزرگ می‌شویم، هیچگاه به احساس غم و پشیمانی و حسرت دچار نمی‌شویم چون می‌دانیم که غیر از این محال بود روی دهد.

پس باید ببینیم که چه چیزهایی قابل تغییرند و چه چیزهایی غیرقابل تغییر. اگر ندانیم، به دو عارضه نامطلوب دچار خواهیم شد. یکی اینکه برای همه چیز، دچار غم و اندوه می‌شویم و حسرت می‌خوریم و پشیمان می‌گردیم (چون گمان می‌کنم چیزی که رخ داد، امکان داشت رخ ندهد) دوم اینکه ممکن است به هیچ چیزی دچار غم و اندوه و ... نشویم (چون می‌گوییم که حتما باید آنگونه روی می‌داد و غیر از آن نمی‌توانست روی دهد).

هر کدام از این دو مورد ضررهایی دارد. برای آنکه به این نقیصه‌ها دچار نشویم، باید امور قابل تغییر و غیرقابل تغییر را بشناسیم. اما اتفاقاً علم ما در این زمینه ناکافی است. گاهی نیز واقعا نمی‌دانیم که چه باید بکنیم و چه نباید بکنیم. برخی مواقع واقعا نمی‌دانیم تاثیر افعال ما بر دیگران چیست و از بخش اندکی از تاثیر افعال مان بر دیگران آگاهیم. مثلاً یک معلم از اطلاعاتی که به دانش آموزانش انتقال می‌دهد، آگاه هست ولی از روحیه‌ای که دارد به آنها انتقال می‌دهد، ناآگاه می‌باشد. میزان واکنشهایی که ایجاد می‌کند را نمی‌داند و ممکن است باعث گمراهی شود.

بی‌خبری ما از واقعیات جهان هستی، به مقدار عظیمی، در اعمال ما مؤثر است. برخی واقعیات در زندگی ما تاثیری ندارند مثلاً الان بفهمم که فلان پدیده در فلان سیاره در حال روی دادن است. یعنی این امور تاثیر بلافاصله ندارند. اما برخی واقعیات بسیار موثرند مثل آگاهی بر اینکه کودک در ایام ۵ تا ۷ سالگی چه نحوه ادراکاتی دارد.

## نقص در ناحیه قدرت:

به نظر من مهمترین نقص انسان این است که نمی تواند خود را با دیگران مقایسه نکند. ما دائماً در حال مقایسه دیگران با خودمان و خودمان با دیگران هستیم. این امر در زندگی بسیار مضر است. پیش فرض مقایسه این است که گویا سرمایه من و تو مساوی است. وقتی می بینم که شما حافظ ۱۰۰ بیت شعر هستید و من فقط ۱۰ بیت حفظم، می گویم چرا من مثل شما نیستم؟ پیش فرض من این است که قوه ذهن من و تو مساوی است. در حالی که اصلاً چنین نیست. اما اگر به این برسیم که سرمایه انسانها در تمام جهات یکی نیست، (رنگ، قد، حافظه، هوش، خانواده، فرهنگ و ...) هر نوع مقایسه-ای نابجا می شود. پس نباید خود را با دیگران مقایسه کرد.

اگر خودمان را با دیگران مقایسه نکنیم، زندگی آرامی خواهیم داشت. ممکن است بگویید پس کمال طلبی ما چه می شود؟ اگر مقایسه نکنم که پیشرفت نمی کنم؟ من با استفاده از تعبیر زیبای ویتور فرانکل می گویم "هرگز با دیگران مسابقه ندهید و با خودتان مسابقه دهید" یعنی هیچوقت نگویید من اینقدر علم دارم و آقای X فلان مقدار علم و باید بروم به او برسیم بلکه خودتان را بسنجید و بروید تا به خودتان برسید شما نباید با X مسابقه بدهید چون از اول مساوی با او نبوده اید ما باید دائماً به خودمان بگوییم که من که تا الان در این حد بوده ام باید بکوشم تا از این مرحله بالاتر بروم و بهتر شوم. در مسابقه با خود، پیش فرض غلطی وجود ندارد.

انسان معنوی دائماً در حال محاسبه است که آیا این حدی که الان در آن هستم، بالاترین حد است یا آنکه بالاتر از آن هم مقدور من است؟ مقدور است یعنی اینکه باید بکوشم تا به آن برسیم و اگر بدانند که بالاترین حد است، باید بدانند که با امری اجتناب ناپذیر روبه روست.

## مضرات مقایسه کردن خود با دیگران

مقایسه خود با دیگران، علاوه بر پیش فرض نادرست، نتایج نامطلوبی هم دارد:

**ضرر اول** اولین نتیجه نامطلوبش "حسد" است.

**ضرر دوم** دومین اثر بدش این است که اجازه نمی‌دهد نقاط قوت خود را ببینم. این مورد باعث می‌شود که "یأس" به سراغ انسان بیاید. کسی که یأس به سراغ او بیاید و او ناامید شود، هلاکش قطعی است.

## جلسه چهارم

### ادامه ضرر اول مقایسه

در باب نقص آدمی بحث می‌کردیم که به بحث نقص در علم اشاره کردیم و سپس به نقص در قدرت پرداختیم. اولین نقص در این ناحیه، به این است که ما نمی‌توانیم خود را با دیگران مقایسه کنیم. این مقایسه هم مضر است. (البته اینکه می‌گویم مضر است به این خاطر است که وضع را تصویر می‌کنم و توصیه اخلاقی نمی‌کنم. شما خودتان ببینید آیا این حرفی که می‌زنم، در واقع به همین شکل هست یا نیست) چون این مقایسه باعث بروز حسد می‌شود. اگر مولود مقایسه، غبطه می‌شد، عیبی نداشت. اما وقتی که حسد مولود آن است، باید این مقایسه را کنار زد. وقتی که من خودم را با شما مقایسه می‌کنم، یا خودم را از شما جلوتر می‌بینم یا عقب‌تر. اگر جلوتر ببینم، مشکلی پیش می‌آید که بعداً اشاره خواهم کرد و اگر عقب‌تر ببینم، حسد بوجود می‌آید. یعنی به جای آنکه تلاش کنم به شما برسم، آرزو می‌کنم که شما عقب گرد بکنید و شما برسید به من. اگر مقایسه باعث غبطه می‌شد ما را به سوی جلو حرکت می‌داد ولی در حسد، ضرر پیایی می‌شود. (البته خود غبطه هم عوارض جانبی دارد که فعلاً مورد بحث نیست) حسد ما را کور می‌کند و ما را تکه تکه می‌کند. کمتر صفت نفسانی‌ای وجود دارد که انسان را شرحه شرحه می‌کند. مثلاً ثروت یک نفر را می‌بینم، حسد می‌ورزم، علم یک نفر را می‌بینم و حسد می‌ورزم، محبوبیت یک نفر را می‌بینم و حسد می‌ورزم و.... اینجاست که من تکه تکه می‌شوم.

### ضرر سوم مقایسه

عارضه دیگر مقایسه، فراموشی خود هست. مثلاً من می‌بینم که شما از من جلوتر هستید اما این را نمی‌بینم که خود من هم دارای نقاط قوت خاصی هستم که اگر از آنها استفاده کنم، بهتر می‌شوم و وضع بهتری می‌یابم. این نقاط قوت باعث جلوتر رفتن می‌شوند ما نباید هیچگاه در خودمان به دیده تحقیر بنگریم. آن تعلیم صوفیانه را از گوش خودتان بیرون کنید و به تعبیر شهید مطهری، عزت نفس بسیار امر مهمی است. هر آنکسی که پیش خودش عزیز نباشد، فرو می‌کاهد و یکی از بزرگترین علل مبادرت به گناه، همین است که خود را عزیز نمی‌بینیم و گرنه اصلاً به سوی گناه قدم بر نمی‌داشتیم. هر کس، نقاط قوت خود را بیابد، قدر خود را می‌داند، هر کسی که قدر خود را بداند، دارای عزت نفس می‌گردد و خود همین امر یکی از بهترین دلایل گناه نکردن می‌شود.

\* غفلت از تلاش دیگران در رسیدن به حالتی که مورد حسد من است، موجب می‌شود که ما نسبت به واقعیتها کور شویم و ساده لوحانه عمل کنیم. در مقایسه، ما وضع کنونی فرد را می‌بینیم اما از تاریخ وجود او و تلاش‌ها و کوشش‌ها و شکست‌ها و پشتکاری او غفلت می‌کنیم.

### مغلطه موجود در مقام مقایسه

انسان فقط در مقایسه، تاریخ وجود خودش را می‌بیند و تاریخ وجود کنونی آن فرد را ملاحظه می‌کند اما از پشت صحنه او غفلت می‌کند. هر کسی که به یک جایی می‌رسد، الف) کوشش کرده، ب) شکست خورده و باز تلاش کرده و افت و خیز داشته است و ج) پشتکار داشته است.

\* به ظاهر بسنده می‌کنیم و به باطن نظری نمی‌افکنیم. گاه ما از نعمتی که یک فرد دیگر دارد، احساس لذت می‌کنیم و خیال می‌کنیم که آن فرد نیز در لذت است در حالی که او در رنج به سر می‌برد. اینکه مولانا می‌گفت:

دشمن طاووس، آمد پرّ او..... ای بسا شه را بکشته، فرّ او.

اشاره به همین مورد دارد. دیگران، از پر طاووس لذت می‌برند اما خود طاووس در رنج است اگر بال و پر کلاغ را به او می‌دادند، کسی به او طمع نمی‌کرد. خیلی از نعمت‌ها اینطورند که ما به باطن

آن راه نداریم و از ظاهرش لذت می‌بریم. پس شما از درد و رنجی که آن فرد می‌برد، ناآگاهید من فقط رنج خودم را می‌بینم و از دیگران ناآگاهم و یکی از بزرگترین دلایل نسبت دادن مسئله شر به خدا، همین مورد است که می‌گوییم همه خوشند و فقط من ناخوشم. این، بخاطر آن است که من فقط ظاهر را می‌بینم. از آنجایی که من فقط ظاهر دیگران را می‌بینم و باطن خودم را می‌بینم، به همین دلیل می‌گویم تنها کسی که به او ظلم شده، منم و لاغیر.

مغالطه‌ای که در مقام مقایسه مرتکب می‌شوم، همین است. اما اگر ظاهر آنها را با ظاهر خود و باطن آنها را با باطن خودم مقایسه می‌کردم، اینگونه حکم نمی‌کردیم. ما فقط یک لحظه از کنار پنجره دیگران عبور می‌کنیم و صدای قهقهه آنها را می‌شنویم و حسرت می‌خوریم اما به تعبیر یکی از نویسندگان باید نجوای گریه آمیز شبانه آنها را نیز بشنویم. ما اینطوری نیستیم و البته هم نمی‌توانیم باشیم. ما نمی‌توانیم باطن خود را با باطن دیگران بسنجیم چون راه به آن نداریم و ظاهر خود را نیز نمی‌توانیم با ظاهر دیگران بسنجیم چون ما نمی‌توانیم ظاهر خود را با قطع نظر از باطن خود لحاظ کنیم به همین دلیل مقایسه‌ها همیشه ناعادلانه‌اند و همین امر موجب بسیاری از نارضایتی‌هاست.

یک نکته‌ای باید بگویم و آن اینکه چون نمی‌توانیم به باطن دیگران راه یابیم، گمان می‌کنیم که ثروت، زیبایی و یا علم و غیره لذت‌آور یا آرامش‌آور است. به نظر من خودکشی یک فیلسوف هم یادآور این نکته است که فیلسوف هم می‌تواند ناآرام باشد. به همین دلیل است که گهگاه انسان ثروتمند و عالم و محبوب دست به خودکشی می‌زند. اما هیچ عارفی دست به خودکشی نمی‌زند. چون او در لذت است و رسیدن به جان جهان خیلی لذت بخش است.

چندین سال قبل که آرتور کوستلر متفکر بزرگ انگلیسی و از اعجوبه‌های جهان به همراه همسرش دست به خودکشی زد، یکی از نویسندگان غرب به نکته جالبی اشاره کرد و گفت "او با زندگی‌اش، درسهای بزرگی به ما آموخت اما درس بزرگی که مرگ او به ما آموخت این است که با دقت‌های

عقلی نمی‌توان به رضایت حقیقی و باطنی رسید". کمتر کسی چون او دقیق‌النظر بود ولی این، برای او رضایت خاطر نیاورد.

### ضرر چهارم مقایسه

در مقایسه فراموش می‌کنم که نعمتهای الهی، نعمت‌هایی است به تفاوت داده شده.

فراموش نکنید که در این دنیا همه نعمتها را به کسی نداده‌اند و هیچکسی هم وجود ندارد که از همه نعمتها محروم باشد. این، در آیات شریف نیز مورد اشاره قرار گرفته است. مثلاً کسی وجود ندارد که هیچ نعمتی نداشته باشد. یکی حافظه دارد، هوش کمتری دارد و یکی محبوبیت دارد اما علم ندارد و ..... .

همین تفاوتهاست که زندگی اجتماعی را امکانپذیر کرده است. اگر همه ما یک "واحد خودبسنده" بودیم، دیگر کسی به کس دیگر نیازمند نبود و زندگی اجتماعی امکان نداشت. در مقایسه، این تفاوت‌ها مغفل می‌مانند. این امر باعث می‌شود که نه از نعمتی که داریم، به کسی ببخشیم و نه می‌توانیم از نعمات دیگران بهره ببریم. در اینجا به بحث "مضرات مقایسه" اکتفا می‌کنیم و فقط به این نکته التفات می‌دهم که تأمل بکنید و ببینید که آیا اکثر دل‌نگرانیهای شما به خاطر این مقایسه‌ها هست یا نیست.

**ماحصل بحث:** گفتیم که در ناحیه علم نقص داریم و نمی‌دانیم که چه چیزهایی برای ما تغییرپذیرند و چه چیزهایی تغییرناپذیر و بعدش هم در باب مقایسه خود با دیگران سخن گفتیم. ما باید از خدا بخواهیم که چنان مقرر فرماید تفاوتهای خود را با دیگران بپذیریم و تفاوتها را هضم کنیم. در برابر این واقعیت تسلیم شویم که با دیگران تفاوت داریم. این، واقعیتی است مثل واقعیت جاذبه. (به نظر من این، یکی از بهترین دعاهاست)

دوم اینکه از خدا بخواهیم نسبت به تغییرناپذیرها رضایت داشته باشیم (حالت رضا). یکی از این تغییرناپذیرها این است که محال است که دیگران مثل من شوند و من مثل دیگران. نخواهم که



دیگران به نظر و رأی من معتقد شوند و نخواهم که دیگران احساسات و عواطف مرا احساس کنند. سوم اینکه از خدا بخواهیم امور تغییرپذیر را به نحوی مطلوب تغییر بدیهم. اگر مومی به دست من می افتد و می تواند شکل بپذیرد، شکل خوبی بپذیرد نه شکل بدی را. به نظر من این سه نکته را که حکیمان می گفتند، نکات بسیار بلندی است.

### نقص در ناحیه قدرت (دنباله)

#### نداشتن زندگی اینجایی و اکنونی

ما نمی‌توانیم یکسره در حال زندگی کنیم بلکه بسیاری از عمر ما صرف گذشته یا آینده می‌شود. توصیه می‌شود تا آنجا که می‌توانید در حال زندگی کنید. ماییم و زمان حال و گذشته که بازگشتنی نیست و آینده هم که نیامده. در شعری از حضرت علی آمده است که :

ما فَاَتَ مَضَى و ما سِیَأْتِیکَ فَأَینَ ..... قُمْ فَعْتَنِمِ الْفَرْصَه بَیْنَ الْعَدَمِیْنِ

آنچه که گذشت، از دست رفته و آینده هم که به دست نیامده پس برخیز و فرصت میان دو عدم را مغتنم شمار.

اگر به خود رجوع کنید، می‌بینید همین‌طور است و گذشته واقعا در درسترس من نیست و بازگشتنی نیست و آینده هم ممکن است روزی به دست من بیافتد. ولی الان که در اختیار من نیست. باید به همین زمان حال که در اختیار داریم پردازیم. متأسفانه زمان حال را صرف آن دو امر معدوم می‌کنیم و ازدست می‌دهیم.

آموزه‌های ادیان و مذاهب ما را از سیر کردن در آینده و گذشته باز می‌دارند و نظر به گذشته هم که حاصلی ندارد جز پشیمانی، حسرت و اندوه. اما اگر حال را از دست بدهم، خود همین از دست دادن زمان حال نیز تبدیل به یکی از این سه حالت می‌شود.

اگر از گذشته پشیمانید، واقعا نباید کاری بکنید که "حال" هم مثل گذشته شود. اینکه از گذشته پشیمانید، به این دلیل است که کاری کرده‌اید که نباید می‌کرده‌اید و یا باید کاری را می‌کرده‌اید که نمی‌بایست می‌کردید. حالا اگر همین زمان حال را هم ازدست بدهید، کاری کرده‌ای که نباید می‌-

کردی. علامت واقعی پشیمانی، تکرار نکردن کار گذشته است. باید زمان حال را از گذشته قیچی کرد نه آنکه به آن متصل کرد. مثل این است که کسی در مکانی قدم بزند و ادعا کند که از قدم زدن در آنجا بدش می آید. اگر واقعا بدش بیاید، باید برگردد و آنجا نایستد.

### آسیب سیر در گذشته

نگاه به گذشته یا ما را شاد می کند یا غمگین که هر دو مضر است. اگر شاد شویم ممکن است این خطر را برای ما به بار آورد که ما را متوقف کند و اگر غمگین شویم، حسرت به سراغمان می آید و یا پشیمان می شوم و یا اندوهگین که یأس به بار می آورد. هر دوی اینها نشاط را از من می گیرد.

### آسیب سیر در آینده

نظر کردن به آینده نیز مشخص است که چقدر غیر معقول است و به همین دلیل است که در متون دینی از "أمل" و اُمْنیه و آرمان دور دست تقبیح می شود. در آرزو زندگی کردن، یعنی فداکردن موجود برای چیزی که یا هرگز به دست نمی آید و یا اگر هم به دست بیاید فعلاً به دست نیامده است. در عین حال که این ضررها متوجه ماست و ما بسیاری از ساعات عمرمان را در گذشته یا آینده سپری می کنیم. این یک نقص در ماست و باید یک کار لااقل انجام داد و آن اینکه این طرز فکر را به حداقل برسانیم.

اینکه برخی عرفا می گفتند که ما از توبه، تائبیم به همین دلیل بود که اگر امروز به آه و ناله برای دیروز بگذرد فایده ای ندارد توبه واقعی زمانی است که اگر مثلاً از کار X تائبیم، باید به هیچ وجه دیگر مرتکب آن نشوم نه آنکه امروز را هم صرف آن بکنم. زیرا در اینصورت "گناه" دو کار کرده است یکی اینکه گناهی بوده که مرتکبش شده بودم و دیگری اینکه وقت امروز مرا هم گرفته است و تباه ساخته است. البته پشیمانی اجتناب ناپذیر است. ولی نباید آن را بزرگ و قویتر کرد. پشیمانی

واقعی، عدم تکرار یک عمل است. "علامتِ نامطلوب دانستنِ یک چیز، خالی کردنِ لحظاتِ کنونی از آن چیز است"<sup>۲</sup>.

نکته:

۱. رجوع نکردن به گذشته و آینده، به صورت کلی در اختیار ما نیست.
۲. تا آنجاییکه می‌توانیم، نباید در گذشته یا آینده سیر کنیم. باید اینجایی و اکنونی باشیم.
۳. علامت صدق پشیمانی و توبه، تصمیم به عدم تکرار آن فعل است. غیر از این، "توبه"، توبه نیست.

شما بهتر است به آن ۶ مرحله‌ای که حضرت علی درباب توبه فرموده‌اند، توجه کنید. می‌بینید که هیچ یک درد و دریغ خوردن نیست. عرفای ما می‌گفتند "کسی داشت در نماز با ریش خود بازی می‌کرد که بر او الهام شد که تو مشغول ریش خودت هستی نه مشغول ما. او از ناراحتی شروع کردن به کندن ریش خودش. به او الهام شد که باز هم مشغول ریش خودی نه مشغول ما". ما هم همینگونه ایم. ولی نباید باشیم. این بزرگترین خطاست. باید در حال زندگی کنیم تا زمان حال ما مثل گذشته نشود.

اخیراً مصاحبه‌ای با مترجمی را دیدم که از او پرسیده بودند که کدام یک از ترجمه‌های گذشته خودت را می‌پسندی؟ گفته بود که من اگر بخواهم مقایسه‌ای بکنم باید به گذشته برگردم ولی آنقدر کار دارم که وقت ندارم به گذشته برگردم. این خیلی سخن حکیمانه‌ای است. البته گاه رجوع به گذشته برای اصلاح زمان اکنون ما ضروری است.

### ضعف در ناحیه اراده (همان ضعف اخلاقی در بیان ارسطو)

---

<sup>۲</sup> سوال: پس گریه‌های ائمه چگونه توجیه می‌گردد؟

جواب: گریه، همیشه گریه برای زمان گذشته نیست. گاهی گریه به زمان حال مربوط است. عاشقی که از درد فراق می‌گرید، بر زمان گذشته می‌گرید یا به زمان حال؟ عارف هم بر زمان حال گریه می‌کند. گریه می‌کند که چرا از تو دورم. اگر بر گذشته بگرید که از حال دور می‌شود. اولیاء دین، بسیار بر زمان حال می‌گریند. ما خیال می‌کنیم که همیشه گریه، برای گریه به گذشته است. عارف و عاشق بر تنها چیزی که گریه نمی‌کنند گذشته و آینده است. آنها برای زمان حالشان می‌گریند.

می‌دانیم کاری خوب است و انجامش نمی‌دهیم و می‌دانیم که کاری بد است و انجامش می‌دهیم  
انسانی در میان ما انسانها نیست که کمابیش به این حالت گرفتار نیامده باشد. اولیای خدا نیز گاه از  
این حالت نالیده‌اند. این حالت بر خلاف دو مورد قبلی -نقص در علم و قدرت- قابل رفع است. برای  
رفع ضعف اخلاقی باید دو نکته را مدنظر داشت: اولاً این کار در مراحل اولیه ناگوار است و باید این  
ناگواری را تحمل نمود. ثانیاً رفع این حالت در دیدرس مردم دشوارتر است و باید در خفا و دور از  
منظر و مرئای عام انجام پذیرد. زمانی که به دعا‌های حضرت علی پرداختیم، بیشتر اشاره خواهم کرد.